

اصلی که کلی و قانونمند نیست!

مارکسیسم از طرح این اصل ، قصد جهان شناسی و یا جهان بینی ندارد و اگر چنین عدفی در کار بود ، لازم بود او به دیگر اصول کلی که بر مجموع جهان و هستی حکومت می کند ، نیز توجه کند و آنها را مورد بررسی قرار دهد .
او به جهان و قوانین حاکم بر آن ، از آن دیده می نگرد ، که توجیه گر مکتب و ایدئولوژی خاص او باشد و در غیر این صورت ، نه با جهان کار دارد ، و نه با قوانین حاکم بر آن .

مارکسیسم با ایدئولوژی پیش ساخته ای ، طرفدار دگرگونی سریع در جامعه از طریق جنگ و نبرد ، و انقلاب و تحول دفعی است ، و به اصلاحات تدریجی و دگرگونی های گام گامی نمی اندیشد ،

و آنها را مفید و سودمند نمی داند ، برای موجه جلوه دادن چنین ایدئولوژی به دنبال مستمسکی است که بتواند پایه فلسفی و منطقی برای اندیشه انقلابی او باشد ، از این رو ، پس از کنکاش فراوان ، فلسفه هگل را بهترین پایه فلسفی اندیشید و از آن اصل « گذار از کمیت به کیفیت » را نیز برگزیده که در بحث پیش به گونه ای توضیح داده شد .

مارکسیسم از این اصل در سه بعد یعنی هم در « مادیگری فلسفی » و هم در « مادیگری تاریخی » و هم در « اقتصاد » بهره می گیرد و آن رایکی از اصول فولادین مکتب خود می داند .

وی تکامل و تحول انواع را در جهان جانداران از طریق گذار از کمیت به کیفیت تصحیح می کند و معتقد است که انواع کنونی مانند انسان واسب قبلا به صورت انواع دیگر بودند، آنگاه پس از یک رشته تغییرات کمی، ناگهان در آن تغییرات کیفی (نوعی) پدید آمده است و از این طریق خود را در پیدایش انسان و دیگر انواع، از یک رشته توجیهاتی که معمولاً میان متافیزیسی ها رایج است بی نیاز می داند.

همچنانکه مارکسیسم از این اصل در ماتریالیسم تاریخی و انتقال دوره های از تاریخ به دوره دیگر، استفاده کرده و در گرونی هر یک از دوره ها را از کمون نخست به بردگی به فئودالیسم، به کاپیتالیست، به ... از این راه توجیه می کند

تا آنجا که مارکس از این اصل در اقتصاد نیز استفاده می کند و در مورد تبدیل وجه نقد (در حد معینی) به سرمایه می نویسد: در این مورد مانند علوم طبیعی تأییدی بر این سخن هگل می یابیم که تغییرات کمی (وجه نقد) به تغییر کیفی (سرمایه) تبدیل می شود.

این اصل در صورتی می تواند، توجیه گر ایدئولوژی او باشد و با اصطلاح پایه فلسفی و منطقی برای آن شمرده شود، که قانون کلی و به شکل جهانشمول، بر جهان حاکم گردد در این صورت به حکم یک اصل نادرست

(۱) « جهان بینی پایه ایدئولوژی است » و قانون حاکم بر طبیعت کور و کر و بی شعور و بی اختیار، باید بر انسان آگاه و آزاد نیز حاکم باشد، می تواند این اصل، توجیه گر لزوم نبرد و انقلاب در تکامل جامعه باشد، و هر نوع اندیشه رفورمیسمی و اصلاح طلبی را محکوم سازد

این اصل جهانشمول نیست

بررسی های آینده ثابت می کند که این اصل کلی و جهان شمول نیست بلکه تنها بر بخشی از پدیده ها حاکم است در حالی که بخش دیگر از پدیده ها، به صورت امر تدریجی تکامل می پذیرند، و به صورت نوع ممتاز در می آیند بدون این که انقلابی در آنها رخ دهد، و به تعبیر دیگر: از تراکم یک رشته تغییرات جزئی به صورت تدریجی نوعی پیدا می شود بدون آنکه مجموع تغییرات کمی، به طور ناگهانی به کیفی (نوعی) تبدیل شوند و تخلف این قانون در طبیعت آنچنان زیاد است که ما فقط به ذکر نمونه هایی چند اکتفا می کنیم.

۱- انسان و جانداران بی شماری بایک جهش از مادر متولد می شوند ولی هرگز تکامل آنها بصورت و دفعی انقلابی نیست، بلکه بتدریج از نردبان تکامل بالا می روند و قله هائی را فتح می کنند، رشد جنین در رحم مادر که روشن ترین نمونه تکامل موجودات زنده است، جزیک رشته اتصالی

۱- علت نادرست بودن این اصل را در آینده خواهیم گفت.

از تغییرات کمی و کیفی به صورت‌های گوناگون: تحلیل توسعه، تولید و تخصص نیست اگر بخواهیم درباره این موجودات از انقلاب سخن بگوئیم فقط باید دوران تولد و بلوغ آنها را مطرح کنیم .

۲- زمین و دیگر سیارات با یک جهش از خورشید جدا شده‌اند ولی تکامل زمین و سیری شدن دوره‌های آنها تدریجی بوده و طی میلیون‌ها سال آهسته آهسته سرد و آماده پیدایش موجودات جاندار شده است .

۳- در بسیاری از موجودات حصول کیفیت جدید در گرو انقلاب دفعی نیست، مثلاً ذوب شدن شیشه و موم تدریجی است یا تبدیل هسته به درخت و تخم مرغ به جوجه دفعی نیست حتی افزایش گرما در برخی از فلزات و کاهش آن ، مایه نرمی و سفتی فلز می‌شود بدون آنکه در آن انقلابی ایجاد کند .

۴- مشاهدات عینی در تاریخ ، کلی بودن این اصل را انکار می‌کند به گواه این‌که انتقال از مرحله کشاورزی به مرحله صنعتی در همه جا تدریجی بوده است و هرگز امکان ندارد که جمعیت کشوری در ظرف چند روز ، دست از کشاورزی بکشد و به سوی صنعت روی آورند .

۵- آزادی بردگان در سطح جهان ،

بصورت تدریجی بوده است اگر در نقطه‌ای بشکل دفعی بوده در دیگر نقاط جهان بصورت تدریجی بوده است .

۶- جامعه رم که از اقوام گوناگون بوجود آمده بود به مرحله تکامل رسید آنگاه سیر قهرانی آن آغاز گردید بخشی از آن متکوب قبائل ژرمن گردید و دوران نیمه توحشی بدنبال آورد ، تمام این تبدلات تدریجی بوده ، و در آنها سخنی از تبدیل کمیت به کیفیت وجود ندارد .

۷- انگلستان بعنوان مادر و معلم دموکراسی ، تا حدودی تمدن جدید، شناخته شده است انگلستان قبل از فرانسه و آمریکا و سایر جاها بدون آنکه انقلابی نظیر آنها راه بیندازد، صاحب پارلمان ، انتخابات عمومی ، آزادی زبان و قلم و احزاب سیاسی ، لیبرالیسم و روش اقتصادی ، صنایع ماشینی بزرگ و قدرت وسیع امپراطوری گردید ، تمام این تحول‌ها و تکامل‌ها با خصلت واقع‌بینی در عمل ، و ملایمت خاص انگلیسی ، با تدریج و تانی صورت گرفت و اصل و امتیازات نظام اریستوکراسی که پاره‌ای از عناوین و آداب آن تا قبل از جنگ اخیر وجود داشت ، رفته رفته جا خالی کرد (۱) .

۸- انگلس می‌گوید سه اکتشاف مهم در قرن نوزدهم مایه بارور شدن دیالکتیک گردید و یکی (۲) از آنها کشف تکامل در

۱- علمی بودن مارکسیسم ص ۳۱

۲- دو کشف دیگر عبارتند از ۱- کشف سلول زنده که مرز میان گیاه و حیوان را شکست .

۲- تغییر شکل نیرو که بصورت‌های صدا ، حرارت و نور تجلی می‌کند .

حیوانات بوسیله لامارک و داروین بوده است. اتفاقاً تکامل از نظر لامارکیسم و داروینیسم تدریجی بوده و هیچگاه بصورت انقلابی و جهشی نبوده است، عامل اخیری که برای تحول بنام «موتاسیون» (جهش) کشف گردیده است بازحالت انقلابی نیست بلکه به معنی ظهور یک عضو بصورت بی سروصدا و نامحسوس است و تا مدت‌ها بی‌خاصیت جلوه می‌کند با توجه به این موارد که بهر جا دست بیندازی، نمونه‌های دیگری نیز بدست می‌آید، نمی‌توان حصول تکامل از طریق تبدیل کمیت به کیفیت را یک قانون جهانشمول که مبنای یک ایدئولوژی انقلابی باشد دانست بلکه باید حصول کیفیت‌ها را گاهی از طریق انقلاب و جهش و گاهی از طریق تراکم تغییرات جزئی توجیه و تفسیر کرد.

هر انقلابی رو به تکامل نیست

شما فرض کنید تمام تحولات از طریق انقلاب و جهش انجام می‌گیرد ولی باید توجه نمود که تکامل برخلاف ادعای دیالکتیک حتمی و همگانی نیست، تکامل تنها در بخشی از موجودات است که دارای سیستم باز است یعنی با خارج از خود ارتباط

دارد و پیوسته انرژی به نحو شایسته دریافت می‌کند. در این نوع از پدیده‌ها تحول با تکامل به معنی «افزایش درجه نظم تشکیلاتی سیستم» همراه است ولی در سیستم بسته: مانند خورشید یا مجموع نظام شمسی مادام که نیروی خارجی بر جسم وارد نشود، هر نوع تحول و فعل و انفعال در درون، در جهت انحطاط و رکود و مرگ بوده و به هیچ وجه تکاملی نمی‌باشد حتی در آن‌شاهد مثال معروف هگل (تبدیل، آب به بخار) تحول به صورت صعودی و تکامل نیست زیرا آب در شرائطی به بخار، و در شرائط دیگر به یخ تبدیل می‌شود و هرگز نمی‌توان، تبدیل به بخار را گذار از پایین به بالا و تبدیل به یخ را عکس آن اندیشید، بلکه هر دو نسبت به آب حالت متساوی دارند و هرگز نمی‌توان یکی را سورت متکامل آب، و دیگری را نقطه متقابل آن دانست.

از این بیان روشن می‌گردد که مارکسیسم که پیوسته در کمین تکامل جامعه‌ها از طریق انقلاب و جهش است در انتظار قانونی است که در طبیعت کلیت ندارد تا چه رسد، در جامعه که می‌خواهد تکامل را از آن اقتباس کند.

✽

خاتم الانبیاء (ص) میفرماید

لَا تَبْتَغُوا الْقِمَامَةَ فِي يَوْمِكُمْ فَلَهَا مَقْعَدُ الشَّيْطَانِ

یعنی: نگذارید خاک‌روبه و آشغال، شب در خانه شما بماند، زیرا آنجا جایگاه شیطان است.